جایگاه‌شناسی «احادیث خودتوصیفی»؛ مطالعه موردی رجال الکشّی
جعفر زارعان / جمال‌الدین حیدری فطرت
علمی - پژوهشی
فصلنامهٔ تخصّصی مطالعات قرآن و حدیث سفینه
سال بیست و دوم، شمارهٔ ۸۵ «ویژهٔ پژوهش‌های حدیثی»، زمستان ۱۴۰۳، ص ۹ – ۲۶

جایگاه‌شناسی «احادیث خودتوصیفی»؛ مطالعه موردی رجال الکشّی

جعفر زارعان[۱] / جمال‌الدین حیدری فطرت[۲]

چکیده: «توصیف راویان»، به منظور پذیرش یا رد احادیث ایشان، برآمده از خاستگاه‌های متفاوتی است که اعتبارها و کارکردهای گوناگونی را در پی دارد. بهره‌گیری از احادیث امامان علیهم‌السلام در این وادی، به عنوان منبعی مهم برای راوی‌شناسی، همواره مورد بحث و نظر بوده است. در میان این دسته احادیث، با دسته‌ای با نام «احادیث خودتوصیفی» روبروییم. پذیرش این گونه احادیث، با توجه به چالش‌های پدیدآمده در کنار آن، از دیرباز مورد بحث و نقد عالمان شیعی قرار گرفته است. پژوهش پیش رو، به هدف بررسی و تحلیل چالش‌ها و مشکلات پیش روی این ابزار راوی‌شناسانه سامان یافته است. از این رو به ارائه تعریفی جامع برای احادیث خودتوصیفی و ترسیم مرزهای آن پرداختیم و انواع گزارش‌های خودتوصیفی را نمایاندیم.

کلیدواژه‌ها: احادیث توصیفی، احادیث خودتوصیفی، رجال کشی (کتاب)، راوی‌شناسی، پژوهش‌های رجالی.

---

* دریافت: ۱۴۰۳/۰۷/۲۱؛ پذیرش: ۱۴۰۳/۰۹/۰۴.

۱. دانش‌آموخته سطح ۴ حوزه علمیه قم. (نویسنده مسئول)
۲. استاد علوم حدیث حوزه علمیه قم.

مقدمه

«توصیف راویان»، به منظور پذیرش یا ردّ احادیث آنان، برآمده از خاستگاه‌های متفاوتی است که اعتبارها و کارکردهای گوناگونی را در پی دارد. در کنار توصیفات دانشمندان رجالی، که در قالب مدح‌ها و ذمّ‌ها و یا داده‌های هویت‌شناسی نمایان می‌شود، بهره‌گیری از احادیث امامان علیهم‌السلام در این وادی، به عنوان منبعی دیگر برای راوی‌شناسی، همواره مورد بحث و نظر بوده است. از سویی، شناخت حقیقی افراد تنها برای معصومان علیهم‌السلام شدنی است. این حقیقت، منبع فخیمِ «احادیث توصیفی» را در درجه اول اعتبار می‌نشانَد و از دیگر سوی، بهره‌گیری از احادیث، مشکلات و چالش‌هایی را به همراه دارد که بهره‌وری از آن را محدود ساخته و دانشمندان را دچار اختلاف کرده است.

در میان این دسته احادیث کارا در ارزیابی راویان، با گونه‌ای روبروییم که روایت‌گر آن از امام، همان فرد توصیف‌شده است. این دسته را می‌توان «احادیث خودتوصیفی» نامید. پذیرش این گونه احادیث، با توجه به چالش‌های پدیدآمده در کنار آن، از دیرباز مورد بحث و نقد عالمان شیعی قرار گرفته است. پژوهش پیش رو، به هدف بررسی و تحلیل چالش‌ها و مشکلات پیش روی این ابزار راوی‌شناسانه سامان یافته است. از دیرباز و در دوره‌های گوناگون، اینگونه روایات مورد توجه رجالیان بوده؛ گاه بدون دغدغه از آن بهره می‌گرفتند و گاه استدلال به آن را نپذیرفته و کنارگذاشته‌اند[1]، اما هیچگاه پژوهشی مستقلّ پیرامون اعتبارسنجی روایات خودتوصیفی و حلّ چالش‌های پیش روی آن، شکل نگرفته است.

پدیدار شناسی احادیث خودتوصیفی

پیش از آغاز بحث، لازم است که تعریفی نسبت به این ابزار ویژه راوی‌شناسی، یعنی روایات خودتوصیفی، سامان داد: «**احادیثی که راوی امام علیه‌السلام، توصیفاتی از آن‌حضرت را در ستایش، درستی مذهب و یا رفع اتهام از خویش، نقل می‌کند**». بر پایه این تعریف، روایاتی را

---

۱. به عنوان نمونه در این آثار به این موضوع اشاره شده است: حلی، رجال العلامة الحلي، ص۱۰۸، ش۲۹؛ شهید ثانی، رسائل الشهید الثاني، ج۲، ص۹۲۸؛ منتهی المقال في أحوال الرجال، ج۴، ص۳۴۵، کلباسی، الرسائل الرجالیة، ج۱، ص۱۸۷؛ مجلسی، روضة المتقین، ج۱۴، ص۳۷۶. توضیح بیشتر در مباحث پیش‌رو خواهد آمد.

که دربردارندۀ مدح‌های رجالی نبوده و مرتبط با حیطۀ روایتگری او نیست، نمی‌توان داخل در دامنه روایات خودتوصیفی دانست. برای نمونه، یادکرد امام علیه‌السلام از راوی با کنیه، امری نیست که به مدح رجالی بینجامد. همچنین دامنۀ روایات خودتوصیفی، روایاتی را که به روشنی دربردارندۀ توصیفی نسبت به راوی نیست، در بر نمی‌گیرد. توضیح اینکه گاهی سخن یا رفتار امام نسبت به یک راوی، دربرداندۀ توصیفی نسبت به اوست، اما در بعضی روایات، متن و مدلول مطابقی روایت، توصیف‌گر راوی نیست، بلکه تنها با بررسی لوازم و دلالت‌های التزامی کلام، می‌توان توصیفی را برای راوی به دست آورد. بنابراین اینگونه روایات از دامنۀ روایات خودتوصیفی خارج است و اشکالات پیش‌گفته در مورد آنها مطرح نیست.

برای نمونه فرض کنیم برای اثبات منزلت اسماعیل بن ابی زیاد سکونی نزد ائمه، به حضور وی در مجلسی استناد شود که امام صادق علیه‌السلام، سنت نبوی را به فرزند خویش القا می‌کردند و وی گزارشگر این اتفاق بود.[1] دلالت این گزارش بر مدح او، دلالتی است که با تحلیل و بررسی به دست آمده است؛ در حالی که اگر یک راوی قصد توثیق یا مدح خود را داشته باشد، بطور طبیعی از بیان‌هایی با صراحت بیشتر استفاده می‌کند، یا بطور مستقیم به مطلبی که درصدد القاء آن است، برمی‌آید. همچنین روایتی که میمون بن عبدالله نقل کرده و گزارشی پیرامون حضور عده‌ای از دوره‌گردان اخذ حدیث عامه نزد امام صادق علیه‌السلام ارائه کرده است[2]. البته در ضمن روایت، میزان مودت و معرفت راوی به امام دانسته می‌شود، اما چنین برداشتی از خط اصلی روایت بسیار دور است. بعلاوه در اینگونه روایات، روی سخن امام با راوی نیست یا مخاطب اصلی امام، فرد یا افراد دیگری بوده است.

اصلی‌ترین منبع برای احادیث توصیفی، کتاب ارزشمند رجال الکشی است، لذا طبیعی است که بیشترین احادیث خودتوصیفی را بتوان در این کتاب یافت. با بررسی این کتاب رجالی، می‌توان حدود یک چهارم حجم احادیث توصیفی موجود در کتاب را

۱. نوری، مستدرك الوسائل، الخاتمة، ج۴، ص۱۶۵.
۲. کشی، رجال الکشی، ص۳۹۳، ش۷۴۱.

در دسته «احادیث خودتوصیفی» جای داد[۱]. مسئله زمانی جدی‌تر می‌نماید که بدانیم در موارد قابل توجهی از راویان، تنها روایتی که درباره وی صادر شده، همان روایتی است که خود او گزارش کرده و در مواردی، هیچ دادهٔ رجالی پیرامون شخصیت راوی، جز روایات خودِ او در دست نداریم. بنابراین اعتبار یا بی‌اعتباری این احادیث، تأثیر بسزایی در دانش رجال و اعتبارسنجی احادیث خواهد داشت.

استفاده از این روایات برای شناخت راویان، ممکن است که در نگاه آغازین، دو اشکال پیش رو را در ذهن ایجاد کند:

اولا؛ پذیرش روایت خودتوصیفی، بسته به اعتماد به راوی آن است و وثاقت راوی آن نیز به پذیرش همین روایت منوط شده است. از این رو می‌توان گفت که بهره‌مندی از روایات خودتوصیفی، مستلزم «دور» است.

ثانیا؛ گواهی فرد در راستای منافعش، وی را در معرض سوءظن قرار می‌دهد. این مشکل در عبارت رجالیان با تعبیر «شهادة لنفسه» انعکاس یافته است. این اشکال، افزون بر احادیث در مدح راوی، دسته‌های زیر را نیز دربرمی‌گیرد:

دسته اول: روایاتی که نزدیکان نَسَبی راوی، پیرامون راوی نقل می‌کنند؛ زیرا آنان نیز در این مسأله ذی‌نفع هستند. مانند گزارش ۶۴۸ رجال کشی، در مورد محمد طیار که پسر او حمزة بن طیار نقل کرده یا گزارش ۱۳۱ این کتاب، در توصیف رُشید هجری که دخترش، قنواء بنت رشید، راوی آن است.

دسته دوم: روایاتی که پیروان اعتقادی یک راوی نقل می‌کنند. به عنوان مثال، خالد بن نَجیح که کشی، او را غالی می‌داند،[۲] روایتی در مدح مفضل بن عمر نقل کرده که او نیز متهم به غلو بوده است.

عَنْ خَالِدِ بْنِ نَجِيحٍ الْجَوَّانِ، قَالَ: قَالَ لِي أَبُو الْحَسَنِ عليه‌السلام: مَا يَقُولُونَ فِي الْمُفَضَّلِ بْنِ

---

۱. لازم به ذکر است که در میان کتاب کشی، با «گزارش‌های خودتوصیفی» نیز روبروییم؛ گزارش‌هایی که از زبان راوی در توصیف خویش و بدون حضور امام است. این پژوهش عهده‌دار پرداختن و تحلیل این گزارش‌ها نیست و از محدوده آماری و بررسی این نوشتار، خارج است.

۲. قَالَ الْكَشِّيُّ: إِسْحَاقُ وَ عَبْدُ اللَّهِ وَ خَالِدٌ مِنْ أَهْلِ الِارْتِفَاعِ. کشی، رجال الکشی، ص۳۲۶.

عُمَرَ؟ قُلْتُ: يَقُولُونَ فِيهِ هَبْهُ يَهُودِيّاً أَوْ نَصْرَانِيّاً وَ هُوَ يَقُومُ بِأَمْرِ صَاحِبِكُمْ. قَالَ: وَيْلَهُمْ مَا أَخْبَثَ مَا أَنْزَلُوهُ! مَا عِنْدِي كَذَلِكَ وَ مَا لِي فِيهِمْ مِثْلُهُ.[1]

همین گونه روایتی که مجموعه‌ای از راویان زیدی مسلک در مدح و جایگاه زید بن علی نقل کرده اند. در سند این روایت به زیدی بودن راویان، تصریح شده است:

قَالَ حَدَّثَنِي الْفَضْلُ، قَالَ حَدَّثَنِي أَبِي، قَالَ حَدَّثَنَا أَبُويَعْقُوبَ الْمُقْرِي وَ كَانَ مِنْ كِبَارِ الزَّيْدِيَّةِ، قَالَ: أَخْبَرَنَا عَمْرُو بْنُ خَالِدٍ وَ كَانَ مِنْ رُؤَسَاءِ الزَّيْدِيَّةِ، عَنْ أَبِي الْجَارُودِ وَ كَانَ رَأْسَ الزَّيْدِيَّةِ، قَالَ: كُنْتُ عِنْدَ أَبِي جَعْفَرٍ عليه‌السلام جَالِساً، إِذْ أَقْبَلَ زَيْدُ بْنُ عَلِيٍّ عليه‌السلام. فَلَمَّا نَظَرَ إِلَيْهِ أَبُوجَعْفَرٍ عليه‌السلام قَالَ: هَذَا سَيِّدُ أَهْلِ بَيْتِي وَ الطَّالِبُ بِأَوْتَارِهِمْ.[2]

از این روی، نقل وابستگان یا پیروان راوی مورد نظر را نیز می‌توان به احادیث خودتوصیفی ملحق دانست.

با نگاه به مجموعه احادیث خودتوصیفی، به راویان نام‌آشنای جلیل‌القدری چون: زرارة بن اعین، یونس بن عبدالرحمن، علی بن یقطین و حمران بن اعین؛ همچنین با راویان کم‌شناس یا مورد نقدی چون: حفص بن غیاث، جابر مکفوف، داود بن کثیر و محمد بن سنان برمی‌خوریم.

محور اصلی در روایات خودتوصیفی

با واکاوی احادیث خودتوصیفی کتاب رجال الکشی، آنها را در دسته‌های گوناگونی می‌یابیم. بعضی از این اصناف، به گونه‌ای است که می‌توان ادعا کرد اشکالات پیش‌گفته

۱. همان، ص۳۲۸، ش۵۹۴.
۲. همان، ص۲۳۱، ش۴۱۹.

در مورد روایات خودتوصیفی در مورد آنها جاری نیست. به عبارت دیگر، این روایات، محور اختلاف رجالیان نیست. طبیعتاً همهٔ رجالیان، استدلال به آنها را می‌پذیرند. در ادامه به تبیین این موارد می‌پردازیم تا مجرای اصلی دو چالش مطرح شده، روشن شود:

قسم اول: راویان توثیق‌شده

در بعضی موارد، وثاقت راوی از طریق توثیق رجالیان یا روایاتی که توسط دیگران نقل شده، ثابت است. حال اگر راویِ توثیق‌شده، روایتی در مدح یا وثاقت خود نقل کند، مانند دیگر روایات او پذیرفته می‌شود. به عبارت دیگر، اشکال «دور» و توقف وثاقت راوی بر پذیرش روایت او در مورد این روایات، جاری نیست.[1] کشی نیز در بعضی موارد به هنگام نقل روایات خودتوصیفی، به وثاقت راوی اشاره می‌کند و اینگونه اشکال «دور» را برطرف می‌کند. برای نمونه هنگام نقل روایتی از عبدالله بن سنان که به مدح پدر او مربوط می‌شود، این عبارت را در مورد عبدالله بن سنان بکار می‌برد: «**و کان رحمه اللّهُ مِنْ ثِقَاتِ رِجَالِ أَبِي عَبْدِ اللّهِ** علیه‌السلام».[2] نیز در مورد روایتی از عجلان ابی صالح، به نقل توثیق او می‌پردازد[3]. از جمله راویان توثیق شده‌ای که روایاتی در مدح خود نقل کرده‌اند، می‌توان از اینان نام برد: زرارة بن اعین، حمران بن اعین، علی بن یقطین، زید شحام، شهاب بن عبدربه، یونس بن عبدالرحمن، عبدالله بن مغیرة و زکریا بن آدم.

برای نمونه، علی بن یقطین و زکریا بن آدم - که وثاقتشان هم در احادیث توصیفی دیگر و از زبان دیگر راویان انعکاس یافته[4] و هم مورد تصریح رجالیان است[5] - خود، حدیث پیش

---

۱. اشکال دوم یعنی شهادة لنفسه بودن، در مورد این روایات همچنان باقی است و در ادامه پاسخ داده می‌شود.

۲. همان، ص۴۱۰، ش۷۷۰.

۳. مُحَمَّدُ بْنُ مَسْعُودٍ، قَالَ: سَمِعْتُ عَلِيَّ بْنَ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ فَضَّالٍ، يَقُولُ: عَجْلَانُ أَبُو صَالِحٍ ثِقَةٌ، قَالَ، قَالَ أَبُوعَبْدِ اللّهِ علیه‌السلام: يَا عَجْلَان!... همان، ص۴۱۱، ش۷۷۲.

۴. برای نمونه این دو گزارش: الف. «عن عبدالرحمن بن الحجاج قال: قلت لأبي الحسن علیه‌السلام: إنّ علي بن يقطين أرسلني إليك برسالة أسألك الدعاء له. فقال: في أمر الآخرة؟ قلت: نعم. قال: فوضع يده على صدره، ثم قال: ضمنت لعلي بن يقطين ألا تمسّه النار أبدا.» رجال الكشي: ص۴۳۱ ش۸۰۷. ب. «عن علي بن المسيب قال: قلت للرضا علیه‌السلام: شقّتي بعيدة و لست أصل إليك في كل وقت، فممّن آخذ معالم ديني؟ فقال: من زكريا بن آدم القمي، المأمون على الدين و الدنيا» همان: ص۵۹۴ ش۱۱۱۲.

۵. برای نمونه این دو گزارش: الف. « علي بن يقطين رحمه الله، ثقة جليل القدر، له منزلة عظيمة عند

رو را در وصف و مدح خویش نقل کرده اند: «عَنْ عَلِيِّ بْنِ يَقْطِينٍ، أَنَّ أَبَا الْحَسَنِ عليه‌السلام قَدْ ضَمِنَ لَهُ الْجَنَّةَ»؛[1] و نیز: «عَنْ زَكَرِيَّا بْنِ آدَمَ، قَالَ:، قُلْتُ لِلرِّضَا عليه‌السلام: إِنِّي أُرِيدُ الْخُرُوجَ عَنْ أَهْلِ بَيْتِي، فَقَدْ كَثُرَ السُّفَهَاءُ فِيهِمْ! فَقَالَ: لَا تَفْعَلْ! فَإِنَّ أَهْلَ بَيْتِكَ يُدْفَعُ عَنْهُمْ بِكَ، كَمَا يُدْفَعُ عَنْ أَهْلِ بَغْدَادَ بِأَبِي الْحَسَنِ الْكَاظِمِ عليه‌السلام».[2]

ثمره استناد به این احادیث، زمانی که وثاقت وی از راه‌های دیگر به اثبات رسیده، ارائه توصیف تفصیلی از راوی و ترسیم تصویری شفاف‌تر از وی خواهد بود.[3] چنانکه در روایت اول، امام کاظم عليه‌السلام با ضمانت بهشت برای علی بن یقطین، نه تنها اعتماد بالای خویش به ایشان را اعلام داشته، بلکه بر مذهب وی نیز صحّه گذاشته و به نحوی این دو مؤلفه را تا پایان عمر وی ضمانت کرده‌اند. در روایت دوم، افزون بر وثاقت زکریا بن آدم، جایگاه اجتماعی و اثرگذاری گستردهٔ وی نیز تصویرسازی شده است. با مقایسه نکات برآمده از این احادیث با توصیفات منابع رجالی متقدم، تفاوت فراوانی را شاهدیم؛ افزون بر آنکه حتی می‌توان به مستندات دیدگاه‌های رجالیان نیز پی برد. حتی اگر روایت خود راوی، بیانگر محتوای متفاوتی نسبت به داده‌های رجالیان نباشد، تعدد ادلّه و شواهد بر وثاقت راوی، موضوعیت دارد و موجب اعتماد بیشتر به راوی خواهد شد[4].

گفتنی است که بهره‌گیری از احادیث خودتوصیفی برای شناخت طبقه یا مذهب،

أبي الحسن موسى عليه‌السلام، عظيم المكان في الطائفة». الفهرست للطوسي: ص۲۷۰ ش۳۸۹. ب. «زكريا بن آدم بن عبد الله بن سعد الأشعري القمي، ثقة جليل عظيم القدر و كان له وجه عند الرضا عليه‌السلام». رجال النجاشي: ص۱۷۴ ش۴۵۸.

۱. کشی، رجال الکشی، ص۴۳۰. برای نمونه دیگربنگرید: مامقانی، تنقیح المقال، ج۲۶، ص۲۵۱ در مورد ابوهاشم جعفری.

۲. همان، ص۵۹۴.

۳. محمد باقر ملکیان در تعلیقهٔ کتاب جامع الرواة بیانی در حل اشکال دور مطرح کرده‌اند که مبتنی بر همین توصیف اجمالی و تفصیلی است. اردبیلی، جامع الرواة، ج۱، ص۵۶.

۴. کما أنّه لو کان ثابت العدالة أو حسن الحال بالمعاشرة، و نقل ما یدلّ علی عدالته أو حسن حاله، تتقوّی ثبوت عدالته و حسن حاله... کلباسی، الرسائل الرجالیة، ج۱، ص۱۸۷. ظاهر عبارت بعضی از محدثان این است که روایات راویان موثق را به عنوان مؤید پذیرفته‌اند و دلیل مستقلی قلمداد نکرده‌اند. مازندرانی، شرح الکافي؛ ج۱۲، ص۷۲.

حتی نزد مخالفان، بدون اشکال است. محقق خویی از جمله رجالیانی است که در موارد متعدد، استدلال به روایت خودتوصیفی را صحیح ندانسته و استدلال به آن را ناصواب می‌داند. با این حال، ایشان برای شناخت طبقهٔ عبدالله بن میمون[1] و اثبات ارتباط وی با امام باقر علیه‌السلام، از روایت وی بهره گرفته است. ایشان ابتدا روایت زیر را در ترجمه عبدالله بن میمون ذکر می‌کند:

عَنْ أَبِي خَالِدٍ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مَيْمُونٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ علیه‌السلام قَالَ: يَا ابْنَ مَيْمُونٍ! كَمْ أَنْتُمْ بِمَكَّةَ؟ قُلْتُ: نَحْنُ أَرْبَعَةٌ. قَالَ: إِنَّكُمْ نُورٌ فِي ظُلُمَاتِ الْأَرْضِ.[2]

در ادامه می‌نویسد: ظاهر عبارت نجاشی این است که راوی از امام باقر علیه‌السلام نقل ندارد، اما روایت فوق بر روایت او از ایشان دلالت دارد[3]، چنانکه در صورت پذیرش وثاقت حفص بن غیاث، برای شناخت مذهب او، می‌توان به روایات او استناد کرد[4].

قسم دوم: روایات نکوهشی

بخش قابل توجهی از روایات خودتوصیفی، احادیثی است که بر مرتبه‌ای از نکوهش یا ضعف راوی دلالت دارد. در این موارد، حتی اگر خود راوی حدیث را نقل کند، اما چون به ضرر اوست، متهم نیست و قابل اخذ است. به عبارت دیگر، اشکال «شهادة لنفسه» بودن در مورد این احادیث، منتفی است؛ بلکه مصداق قاعدهٔ «اقرار العقلاء علی انفسهم جائز»[5] خواهد بود. در مورد اشکال دور، ممکن است گفته شود: وقتی وثاقت راوی ثابت نیست، به نقل او اعتماد نمی‌شود و تفاوتی بین مدح و قدح نیست؛ اما به نظر می‌رسد پذیرش روایات نکوهشی، متوقف بر وثاقت راوی نیست و چنین محتوایی حتی از راوی مجهول و ضعیف نیز پذیرفته است. در جدول زیر نمونه‌هایی از این روایات آمده است:

---

۱. عبد الله بن میمون بن الأسود القداح.... و کان ثقة. نجاشی، رجال النجاشي، ص۲۱۳، ش۵۵۷.

۲. کشی، رجال الکشی، ص۲۴۵، ش۴۵۲.

۳. خویی، معجم رجال الحدیث، ج۱۱، ص۳۸۰.

۴. مامقانی، تنقیح المقال ج۲۳، ص۲۹۸.

۵. «وَ رَوَى جَمَاعَةٌ مِنْ عُلَمَائِنَا فِي كُتُبِ الِاسْتِدْلَالِ عَنِ النَّبِيِّ صلی‌الله‌علیه‌وآله أَنَّهُ قَالَ: إِقْرَارُ الْعُقَلَاءِ عَلَى أَنْفُسِهِمْ جَائِزٌ». حرعاملی، وسائل الشیعة؛ ج۲۳، ص۱۸۴.

نام راوی	روایت توصیفی	نکوهش راوی
عمرو بن قیس المشرقی	عَنْ عَمْرِو بْنِ قَيْسٍ الْمَشْرِقِيِّ، قَالَ: دَخَلْتُ عَلَى الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عليهما السلام أَنَا وَ ابْنُ عَمٍّ لِي وَ هُوَ فِي قَصْرِ بَنِي مُقَاتِلٍ؛ فَسَلَّمْتُ عَلَيْهِ... ثُمَّ أَقْبَلَ عَلَيْنَا فَقَالَ: **جِئْتُمَا لِنُصْرَتِي. فَقُلْتُ لَهُ: أَنَا رَجُلٌ كَبِيرُ السِّنِّ كَثِيرُ الْعِيَالِ،** وَ فِي يَدِي بَضَائِعُ لِلنَّاسِ وَ لَا أَدْرِي مَا يَكُونُ وَ أَكْرَهُ أَنْ تَضِيعَ أَمَانَتِي. فَقَالَ لَهُ ابْنُ عَمِّي مِثْلَ ذَلِكَ، فَقَالَ: أَمَّا لِي فَانْطَلِقَا، فَلَاتَسْمَعَا لِي وَاعِيَةً...[1]	یاری نکردن امام حسین عليه السلام
ابوبصیر	عَنْ أَبِي بَصِيرٍ، قَالَ: كُنْتُ أُقْرِئُ امْرَأَةً كُنْتُ أُعَلِّمُهَا الْقُرْآنَ، قَالَ: **فَمَازَحْتُهَا بِشَيْءٍ**، قَالَ: فَقَدِمْتُ عَلَى أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام، قَالَ: فَقَالَ لِي: يَا أَبَا بَصِيرٍ! أَيَّ شَيْءٍ قُلْتَ لِلْمَرْأَةِ؟ قَالَ: قُلْتُ بِيَدِي هَكَذَا، وَ غَطَّى وَجْهَهُ. قَالَ: فَقَالَ لِي: لَا تَعُودَنَّ إِلَيْهَا.[2]	شوخی با خانمی که در حال تعلیمش بود
اسلم مولی محمد بن حنفیه	حَدَّثَنَا أَسْلَمُ مَوْلَى مُحَمَّدِ بْنِ الْحَنَفِيَّةِ، قَالَ: كُنْتُ مَعَ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام جَالِساً مُسْنَداً ظَهْرِي إِلَى زَمْزَمَ،... ثُمَّ قَالَ: يَا أَسْلَمُ! **لَا تُحَدِّثْ بِهَذَا الْحَدِيثِ أَحَداً فَإِنَّهُ عِنْدَكَ أَمَانَةٌ!** قَالَ: **فَحَدَّثْتُ بِهِ مَعْرُوفَ بْنَ خَرَّبُوذَ وَ أَخَذْتُ عَلَيْهِ مِثْلَ مَا أُخِذَ عَلَيَّ.** قَالَ: وَ كُنَّا عِنْدَ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام غُدْوَةً وَ عَشِيَّةً أَرْبَعَةٌ مِنْ أَهْلِ مَكَّةَ، فَسَأَلَهُ مَعْرُوفٌ عَنْ هَذَا الْحَدِيثِ. فَقَالَ: أَخْبِرْنِي عَنْ هَذَا الْحَدِيثِ الَّذِي حَدَّثْنِيهِ فَإِنِّي أُحِبُّ أَنْ أَسْمَعَهُ مِنْكَ. قَالَ: فَالْتَفَتَ إِلَى أَسْلَمَ، فَقَالَ لَهُ أَسْلَمُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ! إِنِّي أَخَذْتُ عَلَيْهِ مِثْلَ الَّذِي أَخَذْتَهُ عَلَيَّ. قَالَ: فَقَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عليه السلام: لَوْ كَانَ النَّاسُ كُلُّهُمْ لَنَا شِيعَةً، لَكَانَ ثَلَاثَةُ أَرْبَاعِهِمْ لَنَا شُكَّاكاً وَ **الرُّبُعُ الْآخَرُ أَحْمَقُ.**[3]	افشای حدیثی که دستور به مخفی نمودن او داشت و توبیخ امام نسبت به وی
عبدالله بن ابی یعفور	عَنِ ابْنِ أَبِي يَعْفُورٍ، قَالَ:... فَقَالَ لَهُ: لَا تَشْرَبْهُ، فَلَمَّا أَنْ رَجَعَ إِلَى الْكُوفَةِ هَاجَ وَجَعُهُ، فَأَقْبَلَ أَهْلُهُ. فَلَمْ يَزَالُوا بِهِ حَتَّى شَرِبَ، فَسَاعَةَ شَرِبَ مِنْهُ سَكَنَ عَنْهُ. فَعَادَ إِلَى أَبِي عَبْدِاللَّهِ عليه السلام **فَأَخْبَرَهُ بِوَجَعِهِ وَ شُرْبِهِ.** فَقَالَ لَهُ: يَا ابْنَ أَبِي يَعْفُورٍ! لَا تَشْرَبْهُ فَإِنَّهُ حَرَامٌ. إِنَّمَا هَذَا شَيْطَانٌ مُوَكَّلٌ بِكَ، فَلَوْ قَدْ يَئِسَ مِنْكَ ذَهَبَ.[4]	شرب نبیذ برای تسکین درد
داود بن کثیر	حَدَّثَنِي دَاوُدُ الرَّقِّيُّ، قَالَ: دَخَلْتُ عَلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام فَقُلْتُ لَهُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ! كَمْ عِدَّةُ الطَّهَارَةِ؟ فَقَالَ: مَا أَوْجَبَهُ اللَّهُ فَوَاحِدَةٌ، وَ أَضَافَ إِلَيْهَا رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله وَاحِدَةً لِضَعْفِ النَّاسِ. وَ مَنْ تَوَضَّأَ ثَلَاثاً ثَلَاثاً فَلَا صَلَاةَ لَهُ، أَنَا مَعَهُ	بدگمانی به امام

۱. کشی، رجال الکشی، ص۱۱۳، ش۱۸۱. نمونه مشابه در مورد ابوعبدالله جدلی: همان، ص۹۳، ش۱۴۷.
۲. همان، ص۱۷۳، ش۲۹۵. نمونه دیگر در مورد ابوبصیر که به کاستی معرفت او نسبت به امام اشاره دارد: همان، ص۱۷۱، ش۲۹۲.
۳. همان، ص۲۰۴، ش۳۵۹.
۴. همان، ص۲۴۷، ش۴۵۹.

	فِي ذَا حَتَّى جَاءَ دَاوُدُ بْنُ زُرْبِيٍّ، فَأَخَذَ زَاوِيَةً مِنَ الْبَيْتِ، فَسَأَلَهُ عَمَّا سَأَلْتُ فِي عِدَّةِ الطَّهَارَةِ. فَقَالَ لَهُ: ثَلَاثاً ثَلَاثاً مَنْ نَقَصَ عَنْهُ فَلَا صَلَاةَ لَهُ، قَالَ: **فَارْتَعَدَتْ فَرَائِصِي وَ كَادَ أَنْ يَدْخُلَنِيَ الشَّيْطَانُ.** فَأَبْصَرَ أَبُوعَبْدِ اللَّهِ عليه‌السلام إِلَيَّ وَ قَدْ تَغَيَّرَ لَوْنِي. فَقَالَ: اسْكُنْ يَا دَاوُدُ! هَذَا هُوَ الْكُفْرُ أَوْ ضَرْبُ الْأَعْنَاقِ. قَالَ:... فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه‌السلام لِدَاوُدَ بْنِ زُرْبِيٍّ: حَدِّثْ دَاوُدَ الرَّقِّيَّ بِمَا مَرَّ عَلَيْكُمْ حَتَّى **تَسْكُنَ رَوْعَتُهُ**...[1]	
اسحاق بن عمار	عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ عَمَّارٍ، قَالَ: كُنْتُ عِنْدَ أَبِي الْحَسَنِ عليه‌السلام جَالِساً حَتَّى دَخَلَ عَلَيْهِ رَجُلٌ مِنَ الشِّيعَةِ. فَقَالَ لَهُ: يَا فُلَانُ! جَدِّدِ التَّوْبَةَ أَوْ أَحْدِثْ عِبَادَةً، فَإِنَّهُ لَمْ يَبْقَ مِنْ أَجَلِكَ إِلَّا شَهْرٌ. **قَالَ إِسْحَاقُ، فَقُلْتُ فِي نَفْسِي: وَا عَجَبَاهْ! كَأَنَّهُ يُخْبِرُنَا أَنَّهُ يَعْلَمُ آجَالَ شِيعَتِهِ أَوْ قَالَ آجَالَنَا.** قَالَ: فَالْتَفَتَ إِلَيَّ مُغْضَباً، فَقَالَ: يَا إِسْحَاقُ! وَ **مَا تُنْكِرُ مِنْ ذَلِكَ؟**[2]	انکار علم غیب امام و قلّت معرفت به مقام امامت[3]

بعضی روایات نکوهشی را راویان مورد اعتماد و ثقه نقل کرده اند؛ مانند آنچه در مورد ابوبصیر و عبدالله بن ابی یعفور بیان شد. از این رو، تعارض نکوهش بر آمده از این روایات با وثاقتی که برای آنها ثابت است، باید تحلیل و بررسی شود.

در کنار روایات نکوهشی بالا، با گونه دیگری نیز روبروییم؛ روایاتی که نکتهٔ مثبتی پیرامون راوی در بر دارد، اما در کنار آن تذکر یا انتقادی از سوی امام را به همراه دارد. در اینگونه موارد نیز می‌توان ادعا کرد که پذیرش آن بدون اشکال است. سه نمونه از این گروه در جدول زیر آمده است:

نام راوی	روایت توصیفی	توضیحات
مالك بن اعين الجهنی	عَنْ مَالِكٍ الْجُهَنِيِّ قَالَ: قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عليه‌السلام: يَا مَالِكُ! **أَنْتُمْ شِيعَتُنَا، أَلَا تَرَى أَنَّكَ تُفْرِطُ فِي أَمْرِنَا**...[4]	تصریح به تشیع راوی در کنار نقد عملکرد او توسط امام

۱. همان، ص۳۱۳،ش۵۶۴.
۲. همان، ص۴۰۹، ش۷۶۸.
۳. نمونه‌های دیگری که به دلیل اختصار از ذکر آن خودداری می‌شود: نکوهش علی بن ابی حمزه بطائنی (همان، ص۴۰۳، ش۷۵۴)، اشاره به خطای اسحاق بن عمار در تعامل با فقرا (همان، ص۴۰۹، ش۷۶۹)، اشاره به منت نهادن عقبة بن بشیر بر امام به واسطهٔ حسب و قبیله (همان، ص۲۰۳، ش۳۵۸).
۴. کلینی، الکافی، ج۲، ص۱۸۰.

ابوالصباح کنانی	عَنْ أَبِي الصَّبَّاحِ الْكِنَانِيِّ، قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه‌السلام: إِنَّا نُعَيَّرُ بِالْكُوفَةِ، فَيُقَالُ **لَنَا جَعْفَرِيَّةٌ!** قَالَ: فَغَضِبَ أَبُوعَبْدِاللَّهِ عليه‌السلام ثُمَّ قَالَ: **إِنَّ أَصْحَابَ جَعْفَرٍ مِنْكُمْ لَقَلِيلٌ**، إِنَّمَا أَصْحَابُ جَعْفَرٍ مَنِ اشْتَدَّ وَرَعُهُ وَ عَمِلَ لِخَالِقِهِ[۹].	هشدار به امامی بودن و البته جعفری نبودن!
حسین بن بشار	قَالَ حَدَّثَنِي الْحُسَيْنُ بْنُ بَشَّارٍ، قَالَ: لَمَّا مَاتَ مُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ عليهما‌السلام، خَرَجْتُ إِلَى عَلِيِّ بْنِ مُوسَى عليهما‌السلام، **غَيْرَ مُؤْمِنٍ بِمَوْتِ مُوسَى وَ لَا مُقِرٍّ بِإِمَامَةِ عَلِيٍّ** عليهما‌السلام، إِلَّا أَنَّ فِي نَفْسِي أَنْ أَسْأَلَهُ وَ أُصَدِّقَهُ. فَلَمَّا صِرْتُ إِلَى الْمَدِينَةِ انْتَهَيْتُ إِلَيْهِ وَ هُوَ بالصراء، فَاسْتَأْذَنْتُ عَلَيْهِ وَ دَخَلْتُ فَأَدْنَانِي وَ أَلْطَفَنِي، وَ أَرَدْتُ أَنْ أَسْأَلَهُ عَنْ أَبِيهِ عليه‌السلام. فَبَادَرَنِي فَقَالَ: يَا حُسَيْنُ! إِنْ أَرَدْتَ أَنْ يَنْظُرَ اللَّهُ إِلَيْكَ مِنْ غَيْرِ حِجَابٍ وَ تَنْظُرَ إِلَى اللَّهِ مِنْ غَيْرِ حِجَابٍ، فَوَالِ آلَ مُحَمَّدٍ عليهم‌السلام وَ وَالِ وَلِيَّ الْأَمْرِ مِنْهُمْ. قَالَ: قُلْتُ: أَنْظُرُ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ؟ قَالَ: إِي وَ اللَّهِ، قَالَ حُسَيْنٌ: **فَعَزَمْتُ عَلَى مَوْتِ أَبِيهِ وَ إِمَامَتِهِ**...[۲]	اشاره به واقفی بودن و سپس اعتقاد به امامت امام رضا عليه‌السلام[۳]

دقت در بعضی از این گزارش‌ها، نشان می‌دهد در حقیقت آنچه راوی در صدد بیان آن بوده، همان نکوهش و مذمت خود بوده است، اگرچه از ضمن گزارش او، ستایش راوی یا صحت عقیدهٔ او نیز برداشت می‌شود. به دو نمونهٔ زیر توجه کنید:

برید عجلی	عَنْ بُرَيْدٍ الْعِجْلِيِّ، قَالَ: كُنْتُ أَنَا وَ أَبُوالصَّبَّاحِ الْكِنَانِيُّ عِنْدَ أَبِي عَبْدِاللَّهِ عليه‌السلام قَالَ: كَانَ أَصْحَابُ أَبِي وَ اللَّهِ خَيْراً مِنْكُمْ، كَانَ أَصْحَابُ أَبِي وَرَقاً لَا شَوْكَ فِيهِ، وَ أَنْتُمُ الْيَوْمَ شَوْكٌ لَا وَرَقَ فِيهِ. فَقَالَ أَبُوالصَّبَّاحِ الْكِنَانِيُّ: جُعِلْتُ فِدَاكَ! فَنَحْنُ أَصْحَابُ أَبِيكَ! قَالَ: **كُنْتُمْ يَوْمَئِذٍ خَيْراً مِنْكُمُ الْيَوْمَ**.[۴]	راوی در مقام گزارش انتقاد امام از یاران خود است

۱. کشی، رجال الکشی، ص۲۵۵، ش۴۷۴.
۲. همان، ص۴۵۰، ش۸۴۷.
۳. نمونه‌های دیگری از این دست: در مورد غالی بودن صالح بن سهل (همان، ص۳۴۱، ش۶۳۲)، فساد عقیده و غلوّ خالد بن نجیح (همان، ص۳۲۶، ش۵۹۱).
۴. همان، ص۳۵۰، ش۶۵۵.

اسحاق بن عمار	عَنْ عَمَّارٍ السَّابَاطِيِّ، قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه‌السلام: جُعِلْتُ فِدَاكَ! أُحِبُّ أَنْ تُخْبِرَنِي بِاسْمِ اللَّهِ تَعَالَى الْأَعْظَمِ. فَقَالَ لِي: **إِنَّكَ لَنْ تَقوَى عَلَى ذَلِكَ.** قَالَ: فَلَمَّا أَلْحَحْتُ قَالَ: فَمَكَانَكَ إِذًا. ثُمَّ قَامَ فَدَخَلَ الْبَيْتَ هُنَيْهَةً، ثُمَّ صَاحَ بِي: ادْخُلْ! فَدَخَلْتُ، فَقَالَ لِي: مَا ذَلِكَ؟ فَقُلْتُ: أَخْبِرْنِي بِهِ جُعِلْتُ فِدَاكَ! قَالَ: فَوَضَعَ يَدَهُ عَلَى الْأَرْضِ، فَنَظَرْتُ إِلَى الْبَيْتِ يَدُورُ بِي وَ أَخَذَنِي أَمْرٌ عَظِيمٌ كِدْتُ أَهْلِكُ، فَضَحِكْتُ، فَقُلْتُ: **جُعِلْتُ فِدَاكَ حَسْبِي لَا أُرِيدُ ذَا.**[1]	متن اصلی گزارش، بیان ناتوانی راوی در دریافت اسم اعظم است

نسبت به روایاتی که راوی در نکوهش خود نقل کرده، دو رویکرد می‌توان اخذ کرد. رویکرد اول اینکه صدور چنین توصیف‌هایی را توسط خود راوی بعید بدانیم و انکار کنیم. به عبارت دیگر، بگوییم: همین که طبیعتاً کسی بر ضدّ خود شهادت نمی‌دهد، قرینه بر جعلی بودن آن است. کشّی در مورد بعضی روایات ذمّ یونس بن عبدالرحمن که از خود او نقل شده، اینگونه فرمود:

فَأَمَّا يُونُسُ بْنُ بَهْمَنَ: فَمِمَّنْ كَانَ أَخَذَ عَنْ يُونُسَ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ أَنْ يُظْهِرَ لَهُ مَثْلُبَةً فَيَحْكِيَهَا عَنْهُ. وَ الْعَقْلُ يَنْفِي مِثْلَ هَذَا، إِذْ لَيْسَ فِي طِبَاعِ النَّاسِ إِظْهَارُ مَسَاوِئِهِمْ بِأَلْسِنَتِهِمْ عَلَى نُفُوسِهِمْ...[2]

همچنین استرآبادی به روایتی که بر کذاب بودن حبیب بن معلل خثعمی دلالت دارد، اعتماد نکرده[3] و علامه مجلسی بعد از نقل آن، این چنین فرمود:

اعلم أنه ذكر أصحاب الرجال هذا الخبر، و غفلوا عن أنه لا يمكن عادة أن يروي الراوي

۱. همان، ص۲۵۳، ش ۴۷۱.

۲. همان، ص۴۹۷، ش۹۵۰. کشی ذیل روایتی که بر جسارت ابی الخطاب نسبت به امام صادق عليه‌السلام دلالت دارد، آن را بعید و خطایی از سوی راوی دانسته است: «قَالَ أَبُوعَمْرٍو الْكَشِّيُّ: هَذَا غَلَطٌ وَ وَهَمٌ فِي الْحَدِيثِ إِنْ شَاءَ اللَّهُ، لَقَدْ أَتَى مُعَاوِيَةُ بِشَيْءٍ مُنْكَرٍ لَا تَقْبَلُهُ الْعُقُولُ، وَ ذَلِكَ أَنَّ مِثْلَ أَبِي الْخَطَّابِ لَا يُحَدِّثُ نَفْسَهُ بِضَرْبِ يَدِهِ إِلَى لِحْيَةِ أَقَلِّ عَبْدٍ لِأَبِي عَبْدِاللَّهِ عليه‌السلام، فَكَيْفَ هُوَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ». همان، ص۲۹۵.

۳. «روى ابن عقدة عن محمد بن أحمد بن خاقان النهدي قال: حدثنا حسن بن الحسين اللؤلؤي قال: حدثنا عبد الله بن محمد الحجال عن حبيب الخثعمي عن أبي عبد الله عليه‌السلام مضمونه: أنه كان يكذب عليّ! مع أنه لا يزال لنا كذاب». حلی، رجال العلامة الحلي، ص۶۲. استرآبادی، منهج المقال، ج۳، ص۳۲۰. خویی، معجم رجال الحديث، ج۵، ص۲۰۴.مجلسی، روضة المتقين، ج۱۴، ص۸۵.

علی نفسه مثل هذه الروایة، و متی رأیت أن یواجه المعصوم علیه‌السلام أحدا بمثل هذا؟ و الظاهر أنّ حبیب کان ینقل هذا لغیره المتقدم ذکره، فتوهّموا أنه ذکره علی نفسه و...».[1]

اما رویکرد دوم، استبعاد موجود در رویکرد اول را نداشته و در حالت عادی، صدور آنها را می‌پذیرد. کثرت مواردی که راویان محتوایی دالّ بر نکوهش خود نقل کرده‌اند، سبب تقویت رویکرد دوم می‌شود؛ زیرا طبیعتاً نمی‌توان همهٔ آنها را ساختگی برشمرد. چه بسا بتوان گفت حساسیت‌هایی که در عصر ما در نقل چنین نکوهش‌هایی وجود دارد، در آن دوره مطرح نبوده است. مؤید آن هم اینکه علاوه بر احادیثی که افراد در نکوهش خود نقل کرده‌اند، گزارش‌های غیرحدیثی فراوانی از زبان خودِ راویان در بیان خطایی در رفتار یا انحرافی در عقیده بیان شده است. بنابراین به نظر می‌رسد اصل اولی بر پذیرش صدور روایات نکوهشی است و در صورت وجود شواهدی بر خلاف آن، در پذیرش آن تشکیک می‌شود.

شاید در بین این روایات، محتوایی نداشته باشیم که شدیدتر از تعبیر امام کاظم علیه‌السلام در مورد علی بن ابی حمزه باشد؛ با این وجود، انکار آن دشوار است؛ زیرا در پنج گزارش از رجال کشی آمده و رجالیان نیز در پذیرش آن تردید نکرده‌اند.

گزارش اول:

مُحَمَّدُ بْنُ مَسْعُودٍ، قَالَ: حَدَّثَنِي عَلِيُّ بْنُ الْحَسَنِ، قَالَ: حَدَّثَنِي أَبُو دَاوُدَ الْمُسْتَرِقُّ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي حَمْزَةَ، قَالَ: قَالَ أَبُوالْحَسَنِ مُوسَى علیه‌السلام: يَا عَلِيُّ! أَنْتَ وَ أَصْحَابُكَ شِبْهُ الْحَمِيرِ.[2]

گزارش دوم:

حَمْدَانُ بْنُ أَحْمَدَ، قَالَ: حَدَّثَنَا مُعَاوِيَةُ بْنُ حُكَيْمٍ، عَنْ أَبِي دَاوُدَ الْمُسْتَرِقِّ، عَنْ عُقْبَةَ بَيَّاعِ الْقَصَبِ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي حَمْزَةَ، قَالَ، قَالَ أَبُو الْحَسَنِ يَعْنِي الْأَوَّلَ علیه‌السلام: يَا عَلِيُّ! أَنْتَ وَ أَصْحَابُكَ أَشْبَاهُ الْحَمِيرِ.[3]

گزارش سوم:

قَالَ مُحَمَّدُ بْنُ مَسْعُودٍ، حَدَّثَنِي حَمْدَانُ بْنُ أَحْمَدَ الْقَلَانِسِيُّ، قَالَ: حَدَّثَنِي مُعَاوِيَةُ بْنُ

---

۱. مجلسی، روضة المتقین، ج۱۴، ص۸۵.
۲. کشی، رجال الکشی، ص۴۰۳، ش۷۵۴.
۳. همان، ص۴۰۴، ش۷۵۷.

حُكَيْمٍ، قَالَ: حَدَّثَنِي أَبُو دَاوُدَ الْمُسْتَرِقُّ، عَنْ عُتَيْبَةَ بَيَّاعِ الْقَصَبِ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي حَمْزَةَ الْبَطَائِنِيِّ، عَنْ أَبِي الْحَسَنِ الْأَوَّلِ عليه‌السلام قَالَ: قَالَ لِي: يَا عَلِيُّ! أَنْتَ وَ أَصْحَابُكَ أَشْبَاهُ الْحَمِيرِ.[1]

گزارش چهارم:

حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ مَسْعُودٍ، قَالَ حَدَّثَنِي أَبُو الْحَسَنِ، قَالَ حَدَّثَنِي أَبُو دَاوُدَ الْمُسْتَرِقُّ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي حَمْزَةَ، قَالَ: قَالَ أَبُوالْحَسَنِ مُوسَى عليه‌السلام: يَا عَلِيُّ أَنْتَ وَ أَصْحَابُكَ أَشْبَاهُ الْحَمِيرِ.[2]

گزارش پنجم:

حَدَّثَنَا حَمْدَوَيْهِ، قَالَ: حَدَّثَنِي الْحَسَنُ بْنُ مُوسَى، عَنْ أَبِي دَاوُدَ، قَالَ: كُنْتُ أَنَا وَ عُيَيْنَةُ بَيَّاعُ الْقَصَبِ، عِنْدَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي حَمْزَةَ، قَالَ: فَسَمِعْتُهُ يَقُولُ: قَالَ لِي أَبُوالْحَسَنِ مُوسَى عليه‌السلام: إِنَّمَا أَنْتَ يَا عَلِيُّ وَ أَصْحَابُكَ أَشْبَاهُ الْحَمِيرِ. قَالَ: فَقَالَ عُيَيْنَةُ: أَ سَمِعْتَ؟ قَالَ: قُلْتُ: إِي وَ اللَّهِ، قَالَ: فَقَالَ: لَقَدْ سَمِعْتُ، وَ اللَّهِ لَا أَنْقُلُ قَدَمَيَّ إِلَيْهِ مَا حَيِيتُ.[3]

قسم سوم: توصیف هویت

بخشی از احادیث خودتوصیفی، پیرامون اطلاعات هویت‌شناسی راوی است. اطلاعاتی مانند: نام راوی، نام پدر، قبیلهٔ منسوب به آن، شغل، سفرها و... همگی از اموری است که به هویت و شخصیت حقیقی راوی مربوط می‌شود. در این دسته داده‌ها، معمولا انگیزه بر وضع وجود ندارد. زیرا در غالب موارد، تغییر نام یا انتساب دروغین به قبیله‌ای یا حضور در شهری، نفع سیاسی یا اجتماعی برای فرد ایجاد نمی‌کند. بنابراین چنانکه برای اثبات اطلاعات هویتی راوی، روایات ضعیف مورد قبول است، نقل‌های خود راوی نیز پذیرفته می‌شود. گفتنی است که اینگونه اطلاعات، معمولاً قابل جعل نیست؛ چراکه نسبت به هویت راوی، اطلاعاتی در دسترس جامعهٔ پیرامونیِ وی قرار داشته که عملاً این پدیده را منتفی می‌کند.

---

۱. همان، ص۴۴۳، ش۸۳۲.

۲. همان، ص۴۴۴، ش۸۳۵.

۳. همان، ص۴۴۴، ش۸۳۶. در گزارش دیگری نیز همین محتوا، پیرامون واقفی‌ها بیان شده است: «قَالَ: حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ رَجَا الْحَنَّاطُ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ الرِّضَا عليهما‌السلام أَنَّهُ قَالَ: الْوَاقِفَةُ هُمْ حَمِيرُ الشِّيعَةِ، ثُمَّ تَلَا هَذِهِ الْآيَةَ: إِنْ هُمْ إِلَّا كَالْأَنْعامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ سَبِيلًا». همان، ص۴۶۰، ش۸۷۲.

بنابراین اطلاعات هویتیِ جابر جعفی از روایت زیر، قابل قبول است، اگر چه خودش آن را بیان می‌کند:

عَنْ عَمْرِو بْنِ شِمْرٍ، عَنْ جَابِرٍ، قَالَ: دَخَلْتُ عَلَى أَبِي جَعْفَرٍ عليه‌السلام وَ أَنَا شَابٌّ، فَقَالَ: مَنْ أَنْتَ؟ قُلْتُ: مِنْ أَهْلِ الْكُوفَةِ، قَالَ: مِمَّنْ؟ قُلْتُ: مِنْ جُعْفِيٍّ، قَالَ: مَا أَقْدَمَكَ إِلَى هَاهُنَا؟ قُلْتُ: طَلَبُ الْعِلْمِ....[1]

بخش دیگری از روایات خودتوصیفی، پیرامون طبقه و دوران حیات و فعالیت حدیثی راوی است. داده‌های طبقه‌شناسانه، مجموعه اطلاعاتی است که به شناخت طبقۀ راوی، منتهی می‌شود. بنابراین اطلاع از ارتباط راوی با معصوم، ارتباط او با راویان دیگر، دوران حیات و زمان فوت راوی و دیگر داده‌های زمانی در این بخش از گزاره‌های راوی‌شناسی قرار می‌گیرد. در روایت فوق، علاوه بر داده‌های هویتی جابر بن یزید، طبقه روایی و ارتباط او با امام باقر عليه‌السلام نیز منعکس شده است. این گزاره را جابر جعفی در روایات دیگری بیان می‌کند:

عَنْ أَبِي جَمِيلَةَ الْمُفَضَّلِ بْنِ صَالِحٍ، عَنْ جَابِرِ بْنِ يَزِيدَ الْجُعْفِيِّ، قَالَ: حَدَّثَنِي أَبُو جَعْفَرٍ عليه‌السلام بِسَبْعِينَ أَلْفَ حَدِيثٍ لَمْ أُحَدِّثْ بِهَا أَحَداً قَطُّ وَ لَا أُحَدِّثُ بِهَا أَحَداً أَبَداً، قَالَ جَابِرٌ: فَقُلْتُ لِأَبِي جَعْفَرٍ عليه‌السلام: جُعِلْتُ فِدَاكَ...[2]

قَالَ: حَدَّثَنِي عَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنُ كَثِيرٍ، عَنْ جَابِرِ بْنِ يَزِيدَ قَالَ: قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عليه‌السلام: يَا جَابِرُ! حَدِيثُنَا صَعْبٌ مُسْتَصْعَبٌ...[3]

ممکن است گمان شود در این موارد نیز - مانند اطلاعات هویتی- انگیزۀ جعل وجود ندارد یا به گونه‌ای است که قابلیت جعل ندارد؛ به این بیان که حضور یک راوی در یک عصر، امری است که معاصران او نسبت به آن بی‌اطلاع نیستند، لذا به راحتی آن را تصدیق

---

۱. همان، ص۱۹۲، ش۳۳۹. نمونه‌های دیگر: زرارة بن اعین ص۱۳۳ ش۲۰۸ (نام اصلی)، عبدالله بن میمون ص۲۴۵، ش۴۵۲ (محل زندگی)، بشر بن طرخان ص۳۱۱، ش۵۶۳ (محل زندگی، شغل)، ابان بن تغلب ص۳۳۰، ش۶۰۳ (محل زندگی)، عبدالجبار بن مبارک ص۵۶۸، ش۱۰۷۶ (سفرهای راوی).

۲. همان، ص۱۹۴، ش۳۴۳.

۳. همان، ص۱۹۳، ش۳۴۱.

یا تکذیب می‌کنند. اما به نظر می‌رسد همهٔ داده‌های مربوط به طبقهٔ راویان، اینگونه نبوده و ممکن است برای عموم مردم مخفی باشد. برای نمونه، معاصرت راوی با یکی از امامان، معمولاً مشخص است؛ اما لقاء او و اخذ حدیث از امام یا تعداد روایاتی که او از امام اخذ کرده، مسئله‌ای نیست که به راحتی قابل تکذیب یا تصدیق باشد. همچنین در بعضی موارد، انگیزهٔ جعل در داده‌های طبقه شناسانه، به کلی منتفی نیست، مانند مواردی که ادعای ارتباط با امام یا راویان معروف، اثر مثبت اجتماعی داشته و بعضی اتهامات را از راوی دفع می‌کند. در مورد جابر جعفی همان گونه که گزارش‌هایی دالّ بر ارتباط گستردهٔ او با امام باقر علیه‌السلام داریم، گزارش زیر نیز ارتباط فراوان او با امام باقر علیه‌السلام را نفی کرده، تنها به یک مورد تقلیل می‌دهد:

عَنْ زُرَارَةَ، قَالَ: سَأَلْتُ أَبَاعَبْدِ اللَّهِ علیه‌السلام عَنْ أَحَادِيثِ جَابِرٍ. فَقَالَ: مَا رَأَيْتُهُ عِنْدَ أَبِي قَطُّ إِلَّا مَرَّةً وَاحِدَةً، وَ مَا دَخَلَ عَلَيَّ قَطُّ.[1]

بنابراین می‌توان گفت که پذیرش روایات خود راوی در ترسیم طبقهٔ حدیثی او، به تنهایی پذیرفتنی نیست و مانند روایات پیرامون وثاقت و مذهب او، باید بررسی شود.

جمع‌بندی مطالب این بخش اینگونه فراز می‌آید: به نظر می‌رسد در پذیرش سه قسم از روایات خود توصیفی اختلافی وجود ندارد: ۱- روایات راویان توثیق شده، ۲- روایات نکوهشی، ۳- روایات هویت‌شناسانه. البته بحث پیرامون اعتبارسنجی روایات خودتوصیفی ضرورت دارد که باید در گفتاری دیگر مطرح شود، معطوف به روایاتی که وثاقت راوی آن، ثابت نیست و مدح و ستایشی در حوزهٔ وثاقت و مذهب یا بیان طبقه و روابط حدیثی در بردارند. بر اساس بررسی روایات خودتوصیفی در رجال کشی، می‌توان میزان هر دسته از روایات

۱. همان، ص۱۹۱، ش۳۳۵. البته در مورد این روایت، احتمال تقیه یا توریه داده شده است: «فلا يخفى على كل ذي إدراك أنّه ورد على خلاف ظاهره قطعاً، حفظاً لجابر بقرينة الأخبار المزبورة...» (تنقيح المقال في علم الرجال، (ط الحديثة)؛ ج۱۴؛ ص۱۱۷)؛ نیز گفته اند: «فلابدّ من حمله على نحوٍ من التورية، إذ لو كان جابر لم يكن يدخل عليه صلوات الله عليه، و كان هو بمرأى من الناس، لكان هذا كافياً في تكذيبه و عدم تصديقه، فكيف اختلفوا في أحاديثه؟» (معجم رجال الحديث، ج۴، ص۳۴۴).

خودتوصیفی را اینگونه نمایش داد[1]:

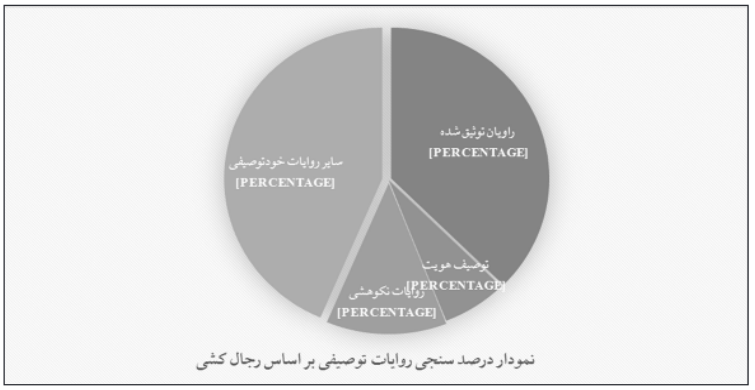

نمودار درصد سنجی روایات توصیفی بر اساس رجال کشی

نتیجه:

بنابرآنچه گذشت، روایات خودتوصیفی، علاوه بر روایاتی که خود راوی در ستایش خود نقل کرده، شامل احادیثی نیز می‌شود که منسوبان و پیروان آن راوی نیز نقل کرده‌اند. چالش‌های پیرامون روایات خودتوصیفی، در مورد سه بخش از روایات خودتوصیفی، مطرح نیست و طبیعتاً مورد پذیرش رجالیان است: ۱- روایات راویان توثیق شده، ۲- روایات نکوهشی، ۳- روایات مربوط به هویت راویان. در موارد دیگر، باید شواهد و قرائن اعتبار هر حدیث بررسی شود.

فهرست منابع:

قرآن کریم

اردبیلی، محمد بن علی، **جامع الرواة و رافع الاشتباهات**، تحقیق: محمدباقر ملکیان، بوستان کتاب، اول، قم، ۱۴۳۳ هـ.

استرآبادی، محمد بن علی، **منهج المقال في تحقيق أحوال الرجال**، ۷ جلد، موسسة آل‌البیت علیهم‌السلام لإحیاء التراث، قم، اول، ۱۴۲۲هـ.ق.

اعرجی کاظمی، محسن بن حسن، **عدة الرجال**، ۲ جلد، اسماعیلیان، قم، اول، ۱۴۱۵هـ.ق.

ایروانی، باقر، **دروس تمهیدیه فی القواعد الرجالیة**، مدین، قم، دوم، ۱۴۳۱ ق.

ترابی، علی اکبر، **پژوهشی در علم رجال**، مرکز بین المللی ترجمه و نشر المصطفی، سوم، قم، ۱۳۹۷ش

جمعی از مؤلفان، **مجلة فقه أهل البيت** علیهم‌السلام (بالعربیة)، ۵۲ جلد، مؤسسه دائرة المعارف فقه اسلامی بر مذهب اهل‌بیت، قم، اول.

۱. چنانکه گذشت، روایاتی که توصیفی روشن در بر ندارد، از گسترۀ روایات خودتوصیفی بیرون است. لذا در این نمودار لحاظ نشده است.

حلی، حسن بن یوسف بن مطهر، **رجال العلامة الحلي**، نجف اشرف، دوم، ۱۴۱۱ ق.
خواجویی، اسماعیل بن محمدحسین، **الفوائد الرجالية**، آستانة الرضوية المقدسة، مجمع البحوث الإسلامية – ایران – مشهد، چاپ: ۱، ۱۴۱۳ق.
خویی، ابوالقاسم، **معجم رجال الحديث و تفصيل طبقات الرواة**، ۲۴ جلد، [بی نا] – [بی جا]، ۵، ۱۴۱۳هـ.ق.
ربانی، محمد حسن، **مناهج الفقهاء في علم الرجال ودورها في الفقه**، دراسة في مباني منهج الوثوق الصدوري والسندي عند الفقهاء، مجمع البحوث الاسلامية، دوم، مشهد، ۱۴۰۲ه.
شوشتری، محمد تقی، **قاموس الرجال**، جماعه مدرسین حوزة علمیه قم، مؤسسه نشر إسلامي، قم، دوم، ۱۴۱۰هـ.ق.
طبری آملی، عماد الدین أبوجعفر محمد بن أبي القاسم، **بشارة المصطفى لشيعة المرتضى** (ط – القديمة)، نجف، چاپ: دوم، ۱۳۸۳ ق.
عاملی، شهید ثانی، زین الدین بن علی، **رسائل الشهيد الثاني** (ط – الحديثة)، ۲ جلد، انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم، قم – ایران، اول، ۱۴۲۱ ه ق
عاملی، حرّ، محمد بن حسن، **تفصيل وسائل الشيعة إلى تحصيل مسائل الشريعة**، قم، مؤسسه آل‌البیت علیهم‌السلام، اول، ۱۴۰۹هـ.ق.
علیاری تبریزی، علی بن عبدالله، **بهجة الآمال في شرح زبدة المقال**، ۷ جلد، بنیاد فرهنگ اسلامی کوشانپور – ایران – تهران، چاپ: ۲، ۱۴۱۲هـ.ق.
کشی، محمدبن عمر، **اختيار معرفه الرجال** (رجال الكشي)، تلخیص: محمد بن حسن طوسی، تحقیق: جواد قیومی اصفهانی، قم، موسسه نشر اسلامی، اول، ۱۴۲۷ ق.
کلینی، محمد بن یعقوب، **کافی** (اسلامیه)، قم، دار الکتب الاسلامیه، چهارم، ۱۴۰۷ ق
کلباسی، محمد بن محمدابراهیم، **الرسائل الرجالية**، ۴ جلد، موسسه علمی فرهنگی دار الحدیث، سازمان چاپ و نشر، ایران، قم، اول، ۱۴۲۲هـ.ق.
گیلانی، میرزای قمّی، ابو القاسم بن محمد حسن، **غنائم الأيّام في مسائل الحلال و الحرام**، ۶ جلد، انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم، قم – ایران، اول، ۱۴۱۷ ه ق
مازندرانی حائری، محمد بن اسماعیل، **منتهى المقال في أحوال الرجال**، ۷ جلد، موسسة آل‌البیت: لإحياء التراث – ایران – قم، ۱، ۱۴۱۶هـ.ق.
مامقانی، عبدالله، تنقیح **المقال في علم الرجال** (ط الحديثة)، ۳۶ جلد، موسسة آل‌البیت علیهم‌السلام لإحياء التراث – ایران – قم، ۱، ۱۴۳۱هـ.ق.
مامقانی، عبدالله، **تنقيح المقال في علم الرجال** (رحلي)، ۳ جلد، [بی نا]، [بی جا]، چاپ اول.
مجلسی، محمدتقی بن مقصودعلی، **روضة المتقين في شرح من لا يحضره الفقيه** (ط – القديمة) – قم، دوم، ۱۴۰۶ ق.
میراث حدیث شیعه (مأخذ شناسی رجال شیعه)، ج۱۵، ص۴۷۷.
نجاشي، احمد بن علی، **رجال النجاشي**، قم، ششم، ۱۳۶۵ ش.
نورمفیدی، سید مجتبی، **مسائل بنيادين علم رجال**، بوستان کتاب، اول، ۱۳۹۸ش.
نوری، حسین بن محمد تقی، **مستدرك الوسائل و مستنبط المسائل**، قم، اول، ۱۴۰۸ق.